

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه قیامت



استاد احمد رضا اخوت

تابستان ۱۴۰۳

## فهرست

۲.....	جلسه سوم سوره مبارکه ی قیامت ۱۴۰۳/۰۴/۶
۲.....	نفس لوامه
۱۹.....	نفس لوامه در راستای هدایت دیگران
۲۴.....	سقوط نفس لوامه

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه سوم سوره مبارکه ی قیامت ۱۴۰۳/۰۴/۶

نفس لوامه

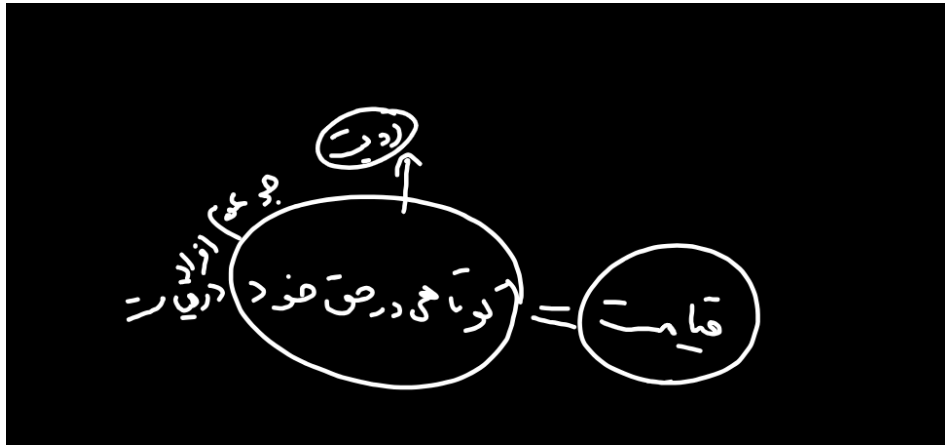
از دقیقه ۱۰ تا ۱۰

یک سری مباحثی در مورد سوره مبارکه قیامت گفته شد. من جمله راجع به آیه اول و دوم که بحث **نَفْسٍ** و انسان مطرح شد. گفتیم در این سوره موضوع **نَفْسٍ** و انسان خیلی مهم هستند. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** که از لوم می آید به معنی ملامت است. یا نفسی که خود را سرزنش می کند. از طرفی هم بحث انسان و خصوصیات انسان مطرح شد. نکته مهمی که از ابتدای سوره از اهمیت خاصی برخوردار بود. همان قدر که خداوند به روز قیامت قسم خورده است یا به قیامت در این سوره اهمیت دارد سوگند به **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** در همان سیاق سوگند به قیامت مطرح می شود. قیامت عظمت زیادی دارد. **لَا اُقْسِمُ**

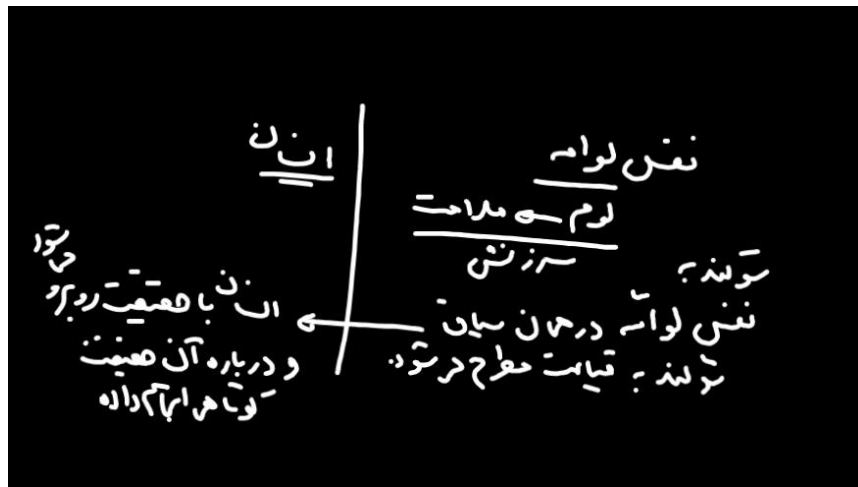
**بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ ﴿۱﴾ وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَاْمَةِ ﴿۲﴾**

عظمت **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** و عظمت قیامت را در ابعادی مطرح می کند. به نظرم اینجا به وجه اتفاقات نامیمون در روز قیامت اشاره می کند. به همین دلیل هم با کلمه **لَا اُقْسِمُ** مطرح می شود. یعنی آنجایی که **لَا اُقْسِمُ** می آید حالت آن این طوری است که امر قسم خوردنی است که حرمت آن حفظ نمی شود. امر قسم خوردنی است که در آن یک ابهاماتی برای انسان وجود دارد. یک خلل و فرج هایی در آن وجود دارد. معلوم است که در قیامت اوضاع **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خیلی ملتهب است. **نَفْسٍ** یک جور می شود که همه کسانی که پا به قیامت می گذارند اولین رؤیت کمی از افراد **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** آنها است. به این خاطر که حقیقت برای آنها آشکار می شود و وقتی خود را با حقیقت مقایسه می کنند ملامت می کنند. پس **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** وقتی است که انسان با حقیقت مواجه می شود و می فهمد در باره آن حقیقت کوتاهی انجام داده است. گویی وقتی می گوید قیامت مثل این است که شما بگوئید این کوتاهی در حق خود که با بر پا شدن قیامت این کاملاً رؤیت می شود. چون جمع عمومی افراد در قیامت کسانی هستند که کوتاهی خود را رؤیت می کنند و این یکی از اندازهای شدید قرآن است که به ما می گوید یاد قیامت در زندگی ما حداقل یادها است. ممکن است که افراد الان نگران وضع انتخابات و کشور باشند. بعد انتخابات نگران کابینه باشند. ولی معمولاً نگران قیامت نیستند. مثل اینکه همه قیامت را حل شده فرض کردند و جای نگرانی نباشد. در صورتی که یکی از مهم ترین موضوعاتی که خداوند در زندگی برای بشر قرار داده است این است که هر انسانی

باید جای نگرانی داشته باشد.



این نگرانی باعث حفظ و حرکت او است و به او برای انجام دادن یک سری کارها انگیزه می‌دهد، از خیلی چیزها بگذرد، بحث قیامت است. بعد وقتی این سطح از قیامت در زندگی ما نیست معلوم است که وضع زندگی ما مطابق آن چیزی که باید باشد نیست و طبیعتاً وقتی قیامت می‌شود **نَفْسِ، اللّٰوَمَةِ** می‌شود و اولین لوم آن این است که من در زندگی دنیا به اندازه کافی بحث یاد قیامت در زندگی من نبوده است. اینجا یک جای جدیدی است که من نمی‌دانم کجا است. در صورتی که در قرآن ویژگی‌های آن گفته شده است. در صورتی که می‌شد انسان در دنیا آن را تجربه و مشاهده بکند. می‌بیند که برای اولین بار در جاهایی قرار می‌گیرد که وجود دارد.

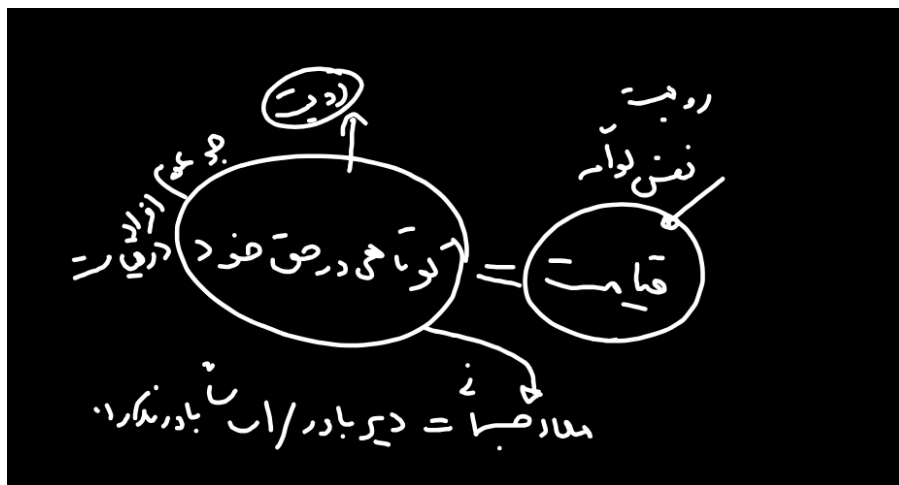


این کوتاهی از معاد جسمانی شروع می‌شود. چون انواع کوتاهی‌ها را در این سوره می‌بینید. به نظر من بقیه سوره در مورد مشاهداتی است که **نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** در روز قیامت دارد. یعنی رؤیت **نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** در روز قیامت است و اساساً ویژگی‌های **نَفْسِ اللّٰوَمَةِ** را توصیف می‌کند.

(۱) اولین ویژگی، **أَبْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ** (۳)، اولین چیزی که هست این است که انسان نسبت به معاد جسمانی دیرباور است، یا اساساً باور ندارد. معاد جسمانی یعنی اینکه همین جسم احضار می‌شود.

از دقیقه ۱۰ تا ۲۰

همین جسم در آن دنیا متعمر می‌شود. بعضی‌ها قیامت را قبول دارند، ولی همین جسم را قبول ندارند و نمی‌توانند بپذیرند. اینکه افراد احساس می‌کنند با همین جسم قرار است روز قیامت بروند چه تأثیری دارد تا اینکه احساس کنند بعداً زنده می‌شوند و بعد در عالم دیگری قرار می‌گیرند؟ وقتی انسان احساس می‌کند که با همین جسم است قیامت برای او خیلی عینی‌تر است و خیلی ملموس و مشهود است.



تصور کنید در سوره بقره آن پیامبر خدا که با حمار خود از شهری رد شد و گفت که خدایا چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی و بعد خواهید و بعد از صد سال بیدار شد. پس از بیداری به جای حمار خود یک مشت استخوان دید. برای خدا خیلی مهم است که نشان دهد همان حمار با همان خصوصیات استخوان‌های او سر هم می‌شود. یعنی حمار دیگری با ویژگی‌های دیگری نیست، بلکه همان حمار است. با همان رنگ پوست و چشم احیاء می‌شود و این خیلی وحشتناک است. ما معمولاً معاد را در فضای ذهنی و خیالی می‌بریم و فکر می‌کنیم آدم یک جوری زنده می‌شود. در صورتی که همین جسم است. فقط به این پرسش پاسخ دهید که چگونه یک جسمی دیگر عوارض جسمانی ندارد. یا چگونه بیماری یا درد شفاء برای او کارساز نیست. اگر درد دارد همیشگی است و یا در حالت شفاء همیشه شفاء است. اگر همیشه در جهنم و یا در بهشت است چگونه اتفاق می‌افتد. انسان روی معاد جسمانی مسئله دارد و به همین دلیل احساس او نسبت به معاد غیر جسمانی است و توجیهاتی برای آن می‌آورد. بعضی‌ها به آن توجه دارند و بعضی‌ها به هیچ کدام توجه ندارند. ولی بحث معاد جسمانی خیلی مهم است. می‌خواهم شما را تحریک کنم، نمی‌خواهم جسارت کنم، راجع به این فکر کنید. بعید می‌دانم کسی تا الان راجع با این موضوع و معاد جسمانی فکر کرده باشد.

سؤال: فکر کرده‌ام ...

پاسخ: مادی نیست، شکلی از ماده است. ولی اینکه جنس و شکل آن ماده چگونه است نمی‌دانیم و جنس آن را درک نمی‌کنیم.

ولی به هر حال باید جسمانی حساب کنید. یعنی باید حساب کنید که استخوان‌ها به هم وصل می‌شود و بدن و سایر اعضاء آن همین بدن است. چشم همین چشم است، گوش همین گوش است. ممکن است بعضی‌ها بگویند که چیز دیگری باشد، یعنی وقتی که بحث جسمانی بودن را مطرح می‌کنید، انسان در خود بدن، اگر دردی بیفتد، مثلاً اگر دندان درد بگیرد و دو روز، سه روز، پنج روز طول بکشد، بیچاره است. چگونه می‌شود بگویند که دردی، آتشی، در وجود او می‌افتد، بعد دائمی است و انسان بی‌اهمیت نسبت به آن باشد. یعنی اینکه حتی جسمانی بودن آن را درک نکرده است. اگر جسمانی بودن آن را هم درک می‌کرد، جدی‌تر می‌گرفت.

سؤال: در همین مورد پیکر بعضی از علماء سالم هستند.

پاسخ: بله، جسم برخی سالم است یعنی زوال پیدا نکرده است. یعنی یک‌سری هستند که جسم‌های آنها به ملکوت نزدیک هستند و جسم‌های آنها هم زوال پیدا نمی‌کند. بعضی از شهداء و علماء هستند.

این نکته اول است. در مورد **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** صحبت می‌کنیم و خدا آن را در قیامت احضار می‌کند و **اللّوَاْمَةُ** بودن آن را یک به یک مورد توجه قرار می‌دهد. اولین چیزی که در **اللّوَاْمَةُ** بودن **نَفْس** مورد توجه قرار می‌گیرد؛ بحث معاد جسمانی است. یعنی می‌گوید که ای کاش معاد جسمانی بودن را باور می‌کردم. من که نمی‌توانستم درد دندانم و ... را برای یک روز هم تحمل کنم، وقتی به من گفتند که مثلاً فلان درد در اثر گناه حاصل می‌شود چرا بی‌تفاوت بودم. کدام عقلی به من اجازه داد که حتی ظن و گمان آن هم که به من می‌گفتند که این درد دندان شما تا آخر عمر شما، معلوم هم نیست که عمر شما چقدر باشد، چند هزار سال باشد و با شما می‌ماند، تازه هم است و روز به روز جدید می‌شود، بعد من باور نمی‌کردم. این اولین نکته‌ای است که انسان لطمه آن را می‌خورد و یعنی به سمت **اللّوَاْمَةُ** بودن، روشن می‌شود. چراغ **اللّوَاْمَةُ** بودن **نَفْس** در یک جاهایی در قیامت روشن می‌شود. اولین جا موقعی است که می‌بیند استخوان‌های او با هم جمع شده‌اند، گوشت به بدن او رویده شد و شروع کرد به زنده شدن و حرکت کردن و به سمتی حرکت می‌کند که در سوره معارج می‌فرماید: **إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ**<sup>۱</sup>، به سمت یک‌سری مقاصدی حرکت می‌کند. نگاه می‌کند همه دارند حرکت می‌کنند و او هم **يُوفِضُونَ**، یعنی به یک مقصدی دارد حرکت می‌کند.

<sup>۱</sup> سوره مبارکه معارج، آیه ۴۳

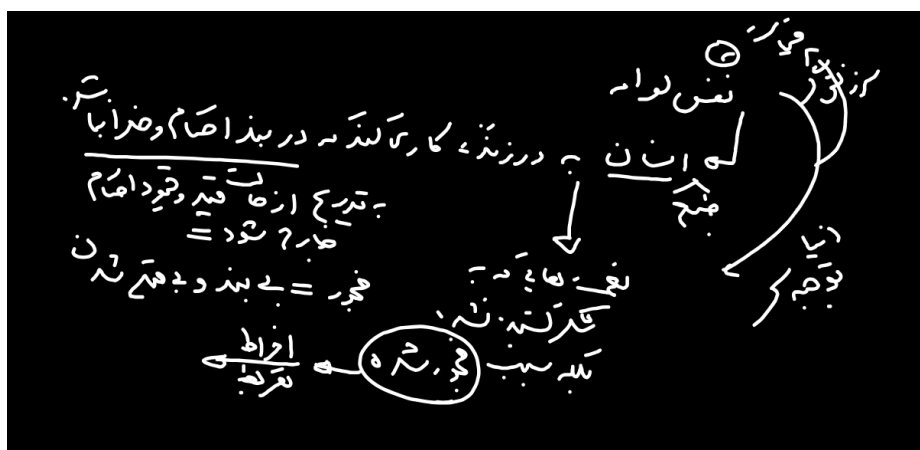
خود این خیلی دهشت‌انگیز است که انسان یک مرتبه ببیند که خود او با همان ویژگی‌هایی که از خود سراغ داشته است، احضار شده است و قبلاً اگر فکر می‌کرد که به این صورت است؛

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾

آن قدر دقیق است که حتی خصوصیت سر انگشتان او هم شبیه خودش است و شبیه دیگری نیست، حساب کار را مقداری بیشتر می‌کرد.

۲) دومین موضوعی که خیلی به عنوان **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** مطرح می‌شود، این است که **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾** ، پس این **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** در

مرحله دوم شاهد این می‌شود که طبع انسان به این است که در زندگی کاری کند که در بند احکام و خدا نباشد.



از دقیقه ۲۰ تا ۳۰

**لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ**، می‌گویند: کاری کند که به تدریج از حالت قید و قيود احکام خارج شود. فُجور به معنی بی‌بند و بی‌قید شدن است، از قید خارج شدن

است. یعنی چیزی نتواند او را در چهارچوب قرار دهد؛ **لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ**. بعداً می‌گوید: ای کاش کسی در زندگی من حاضر می‌شد؛ عالمی، دوستی،

همسری، بچه‌ای که نمی‌گذاشت من در پیش روی خود احساس آزادی داشته باشم و بخواهم خودم را آزاد کنم. ای کاش یک ازدواجی می‌کردم

یا یک بچه‌ای می‌داشتم، یا کاری می‌کردم که او من را در حصری، در محدوده‌ای قرار می‌داد که گناه و معصیت نکنم. نگاه می‌کند خیلی از

محدودیت‌ها را طلب می‌کند که به صورت تکوینی است. مثل اینکه یک نفر می‌گوید: ای کاش اصلاً چشم نمی‌داشتم که ببینم، ای کاش اصلاً

گوش نمی‌داشتم که بشنوم، ای کاش اصلاً خدا من را کور خلق می‌کرد که نتوانم ببینم که بعد از آن این کار را انجام دهم. یعنی روی تک تک

اعضائی که در بدن او هست و با آن گناه انجام می‌داده است، آرزو می‌کند که ای کاش آن را نداشت و به صورت جزء جزء از خدا می‌خواهد که

از او گرفته می‌شد. چون در دنیا به این صورت است؛ **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾**، ولی وقتی روز قیامت دیده می‌شود؛ **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** او ظهور

پیدا می‌کند. ظهور پیدا می‌کند به این دلیل که می‌بیند قیده‌های تکوینی و طبیعی برای محدود کردن او نسبت به گناه، نبوده است، مسیر او باز بوده است. پول به دست آورده است، توانسته است رشوه بدهد. نیاز برای او ایجاد شده است، رشوه داده است. شغلی برای او پیش آمده است، خلاف انجام داده است. ای کاش پای من می‌شکست، ای کاش اصلاً به آن شهر نمی‌رفتم؛ ای کاش فلان ازدواج را نمی‌کردم؛ ای کاش فلان کار را انجام نمی‌دادم؛ ای کاش این مسیر برای من باز نمی‌شد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، در سوره نباء می‌فرماید: ای کاش من خاک بودم.

پس دومین جلوه، جلوه‌ی بی‌بند و باری است، چون می‌بیند بعضی‌ها ممکن است با قیده‌هایی که داشته باشند، بعضی از گناهان را به صورت طبیعی انجام نداده باشند. انسان سر این هم که یکی از موردهایی است که خود را لوم، ملامت می‌کند. نعمت‌هایی که به شکر کشیده نشده است، بلکه سبب فُجور شده است. یعنی طرف قید و بند خود را از دست داده است. به افراط یا به تفریط افتاده است که بیشتر افراط آن را فُجور می‌گویند، منظور افراط است. تفریط هم در بعضی از موارد هست، ولی بیشتر به این جنبه فُجور گفته می‌شود. می‌گویند که انسان فُجور **أَمَامَهُ** خود را می‌خواهد. یعنی می‌خواهد در آینده عمر خود، جلوی او شکافته و باز باشد و هر فُجوری که خواست، مرتکب شود و جمله‌ی **لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ** تعلیلی است که در جای معلل خود که همان تکذیب قیامت و زنده شدن پس از مرگ نشسته است، اعراض از این پندار و گمانی که بَعَث و احیای بعد از آن نیست، می‌فرماید: نه، او گمان نمی‌کند که ما استخوان‌های او را احیاناً جمع کنیم، بلکه می‌خواهد مسئله بَعَث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش‌روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بَعَث و قیامت نباشد، انسان چه نامفهوم دارد که در قید و بند ایمان و تقوا، دست و پای خود را ببندد. خود این در دنیا **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** همین **نَفْس** می‌شود، یعنی **نَفْس** توجیه‌گر می‌شود. در قیامت **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** شکل ملامت پیدا می‌کند، تویخ‌گر می‌شود، در دنیا توجیه‌گر است، در قیامت سرزنش‌گر است. یعنی دو وجه دارد؛ همانی که توجیح می‌کند، روز قیامت ملامت می‌کند، در ذات خود نفاقی دارد. وقتی که با مشکلات و مسائل برخورد نمی‌کند، سعی می‌کند به وجه خوشی‌ها و لذت‌ها بپردازد اما خود را توجیح کند. وقتی که به سمتی رفت که حقیقت برای او واضح شد، دیگر نمی‌تواند توجیح کند، به سمت ملامت آن می‌رود. به نظر من ویژگی **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** در دنیا، توجیح‌گری است. مثلاً طرف، پول به ناحقی را از ارث و یا از هر کسی گرفته است؛ شب‌ها خوابش نمی‌برد، چون احساس می‌کند که کار اشتباهی کرده است. اما **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** از این طرف کار می‌کند. می‌گوید: حق تو است، اصلاً احکام به این صورت گفته‌اند. برو استفتاء کن، استفتاء مراجع را بگیر، همه می‌گویند که این حق تو است. بعد استفتاء حکم را به صورتی می‌نویسد که مرجع هم طبق نظر شما، نظر دهد. کاری ندارد خیلی راحت می‌شود،



نظر مرجع را به صورتی گرفت که نظر شما را تأیید کند. برای مثال سه برادر هستیم، سهم ارث هر سه مساوی است، سؤال می‌کنند: نباید سهم را مساوی تقسیم کنند؟ می‌گویند: بله، باید مساوی تقسیم کنند. اما نمی‌گویند که این قبلاً کار کرده است، در این خانه زحمت کشیده است. به هر حال قاعده ارث است دیگر! بله، قاعده ارث این است، اما شما می‌دانید که این برادر بنده خدای شما، زحمت پدرتان را کشیده است، مثلاً بیست سال، سی سال، خون دل او را خورده است. بعد شما می‌خواهید به میزان مساوی سهم ببرید؟! می‌گویند که قاعده ارث است دیگر! می‌خواست، در زمان حیاتش خودش می‌بخشید که نبخشید. بعد هم می‌داند که این کار اشتباه است اما توجیح می‌آورد. یعنی در دنیا شکل آن توجیح کننده است و مرتب توجیحات غلبه دارد. مثل خیلی وقت‌ها که ما داریم کاری را انجام می‌دهیم، در مسائل اجتماعی اشتباه هم داریم انجام می‌دهیم اما مجبور هستیم که خود را توجیح کنیم که بتوانیم با خیال راحت تری انجام دهیم. دلایل مختلفی می‌آوریم که اسم آن **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** می‌شود. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** جایی ظهور پیدا می‌کند که انسان بخواهد بدون قید و بند جلو رود.

سؤال: خودش قسم خورده است.

پاسخ: قسم نخورده است، **وَلَا أُقْسِمُ**. اگر بگوییم طبق نظری که **لَا أُقْسِمُ** به معنی قسم خوردن است، بعضی‌ها می‌گویند که اصلاً **أُقْسِمُ** به معنی قسم نمی‌خورد است. اگر هم بگوییم یک مدل قسم خوردن است، همین **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** است که انسان را نجات می‌دهد، یک مرتبه زنده می‌شود. اگر این هم نداشته باشد...

از دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

سؤال: معمولاً از آن بد می‌گویند.

پاسخ: بد آن را می‌گویند چون معمولاً انسان از آن بد استفاده می‌کند، مثل اینکه امکانی است در انسان که امکان توبه را باز می‌گذارد مثلاً می‌گوید: امشب نتوانستم بخوابم، در مورد این شب خواب نداشتم، انسان باید فکر کند و به سمت مثبت برود، خواب نمی‌رود، ولی در آخر آن کار منفی را انجام دادم. این خوب است که انسان خوابش نمی‌برد، ولی این بد است که طبق آن عمل نمی‌کند.

خود **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** اگر نباشد مانند مردن است، زنده است. معمولاً این طور است که انسان‌ها براساس نفس لوامه یک درد می‌کشند و بعد کار خود را انجام می‌دهند ولی بعضی هم توبه می‌کنند. راه توبه انسان است. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** اگر تبدیل به توبه در زندگی دنیا نشود در آن دنیا به تویخ و عذاب تبدیل می‌شود، خود **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** تبدیل می‌شود به موجودی که انسان را مثل موریانه می‌خورد. برای آنجا هم یک خیرات وجود دارد یعنی بودن **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** بهتر از نبودن **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** است. روایت هست که در قیامت هم نفس بعضی **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** نیست، این قدر وضع آنها خراب است کسانی

هستند که وضعیت خراب خود را گردن خدا می‌اندازند، خود را سرزنش نمی‌کنند. یعنی یک جریان مثبتی هم در روز قیامت دارد که شاید به واسطه حیات این **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ**، خدا عنایتی کند و فرد را نجات دهد. در دعاهای اهل بیت علیهم‌السلام سعی در احیای **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** است، هم توجیه و هم سرزنش آن نشانه حیات است ولی چیز منفی نیست، ولی در مرز است.

سؤال: ... به آن قسم خورده است یا نه؟

پاسخ: همین حالتی که به ما دست می‌دهد که قسم خورده است یا نه؟ **أَقْسِمُ**ها چنین حالتی را در انسان به وجود می‌آورد. به هر حال ما نمی‌توانیم بگوییم **لا** معنا ندارد. می‌توانست بگوید: **أَقْسِمُ**. نمی‌توانیم بگوییم که **لا** معنا ندارد و نمی‌توانیم بگوییم که قسم نخورده است. پس چرا این طور گفته است؟ بعضی می‌گویند: مسئله خیلی مهم بوده است که قسم نمی‌خورند. مثل اینکه مسئله خیلی مهم است و می‌گویند من قسم نمی‌خورم، بعضی افراد **لا** را **لا** تأکید گرفتند. یعنی عظمت بالایی دارد و بعضی افراد را هم گفتند که به معنای این است که قسم نمی‌خورند. به این دلیل که یک اتفاقات بدی افتاده است. یعنی جای آن بود که قسم بخورد ولی اینقدر اوضاع خراب است که جای قسم خوردن نیست. مثل اینکه بگوییم که قسم خوردنی است ولی جای قسم خوردن ندارد. مانند **لا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾** و **وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۲﴾** <sup>۲</sup> اینکه در شهری باشید و حلال باشید و شهر قسم خوردنی باشد و مکه هم باشد، مکه قسم خوردنی است، ولی اگر قرار باشد در مکه، خون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میاه باشد، قسم خوردنی است ولی چه قسم خوردنی! مثل اینکه شما با یک دلخوری و ناراحتی و نگرانی قسم می‌خورید.

سؤال: می‌توان گفت که خیلی واضح است و قسم هم نمی‌خواهد؟

پاسخ: بله بعضی هم این طور گفتند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، خیلی ندارد.

سؤال: سختی‌های دنیای برزخ برای چیست؟

پاسخ: به دلیل دنیا است. اگر انسان دنیای خوبی داشته باشد، سختی ندارد، تکوینی است. در مورد قیامت خیلی افراد سعی کردند که نظر ما را جلب کنند که خیلی سخت نیست ولی به نظر من کار اشتباهی کردند و این کاش می‌گذاشتند که ما نگران می‌شدیم، نگران نبودن ما از قیامت خیلی تاوان

<sup>۲</sup> سوره مبارکه بلد

دارد به این دلیل که شما هفتاد یا هشتاد سال و یا صد تا صد و بیست سال در دنیا هستید و معلوم نیست که چقدر در قیامت هستید. چند هزار سال که می‌گویند ابدی است و چرا باید انسان این قدر غفلت داشته باشد در این دنیا که برای زندگی ابدی خود نخواهد که کاری انجام دهد و نخواهد بترسد و نخواهد به یک سری کارها شوق داشته باشد. چرا انسان باید نسبت به چیزی که این قدر اهمیت دارد و مهم‌تر از این در زندگی انسان نیست، غفلت داشته باشد. مهم‌تر از این نیست، چون مربوط به حیات انسان است، ادامه حیات انسان در بستر دیگری است و همه عاقبت آن، وابسته به نحوه زندگی در دنیا است و بعد هیچ کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد، بعضی دل خود را به شفاعت خوش کردند، به نظر من یک مقدار خوب نبوده است که وارد شده است.

(۳) **يَسْأَلُ آيَانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾** ، سومین چیزی که در **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** وجود دارد؛ من همه موارد را به **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** ربط می‌دهم، **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** را دو جهت کردم. این **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** در دنیا توجیه و در آخرت سرزنش شدید است. البته هر دو مثبت است و نشانه حیات است و می‌تواند انسان را زنده کند. یکی در مورد زمان وقوع قیامت و کیفیت آن است. چون بلافاصله می‌گوید:

**فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾**

یعنی وقتی تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی است، خسوف **قَمَر** یعنی بیرون زدگی آن؛ **جُمِعَ** یعنی خورشید و ماه با هم جمع می‌شوند.

**يَقُولُ الْإِنْسَانُ**

در آنجا ندا می‌دهد:

**أَيْنَ الْمَقَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾**

به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه و امثال آنها است که کلام خدا است و انتهای کلام انسان **لا وَزَرَ** است که آنجا پناهگاهی نیست.

**إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**

یعنی پناهگاهی در آن نیست که پناه داده شود و فرد باید خود را در پیشگاه خدا مستقر کند و مستقر ببیند. زمان وقوع را با کیفیت آن بیان می‌کند.

از دقیقه ۴۰ تا ۵۰

**نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** زمانی شاهد این داستان می‌شود. دقیق نمی‌دانم ولی احساس و استشمام من از آیات این‌طور است که همه انسان‌ها نحوه‌ی قیامت و تبدیل و تغییر را به نحوی می‌فهمند. یعنی همان زمانی که این اتفاق می‌افتد چون تحول در درون و ماده آنها اتفاق می‌افتد، به نظر می‌رسد که طبق

این آیات و آیات دیگر، إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿۱﴾ لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿۲﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿۳﴾<sup>۳</sup> و یا مثل سوره انفطار إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿۱﴾ که مطرح می‌شود مثل این است که انسان شاهد یک چنین جریانی است و می‌فهمد که در زمین و آسمان یک اتفاق افتاده است و این طور نیست که یک مرتبه در صحرای محشر ظهور پیدا کند، می‌فهمد که کوه‌ها از بین رفتند و کوهی در عالم نیست. می‌فهمد که دریایی به این معنا نیست و می‌فهمد که زمین غیر از آن زمین است. فکر کنید که همه کره زمین را یک مرتبه به یک سیاره دیگری که لایتهای است انتقال دهند و محکم به آن برخورد کند و همه متوجه این تکان شوند. ظاهراً از علائم روز قیامت همه مطلع می‌شوند. در سوره انبیاء و یا سوره حج نشانه‌هایی دارد که می‌فرماید هر زن بارداری در آن روز بار خود را رها می‌کند. نشان می‌دهد که این چیزی نیست که مخفی باشد که انسان خواب باشد و انسان را صدا کنند و از خواب بیدار کنند که برخیز که محشر کبری شده است! بر طبق آیات این می‌گویند.

### فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ ﴿۷﴾

چشم حالت تحیر دارد. مثل این است که فرد خواب است و زلزله می‌شود، ولی می‌فهمد که زلزله است. وقتی زلزله می‌شود، اگر خواب همه باشید یک نفر می‌گوید: زلزله!! و شما با وحشت متوجه می‌شوید. بَرِقَ الْبَصْرُ این حالت را دارد مثل اینکه یک مرتبه فیوز می‌پرد، حالت تحیر در چشم است. طبق این آیات معلوم است که علائم روز قیامت را همه نفس‌ها احساس می‌کنند. بعضی جاهای قیامت واقعاً وحشتناک است و خدا هم عذر خواهی کرده است، ولی گفته است در مسیر تکامل شما این روزها هم وجود دارد. ولی بعضی افراد هستند که از قبل این را می‌دانند یعنی سوره قیامت را خوانده‌اند و پیش بینی آن را دارند، همین که انسان پیش بینی یک حادثه را داشته باشد، خیلی خوب است و انسان در آن مقاومت می‌کند حتی اگر انسان خوبی هم نباشد، خیلی فرق دارد با اینکه یک مرتبه مواجه شود.

سؤال: قیامت بعد از برزخ است؟

پاسخ: بله.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بَرِقَ الْبَصْرُ، مثل این است که مثال زدم... نمی‌دانم کسانی که دچار سیل و بلایای طبیعی شدند را دیدید که حتی ممکن است بچه خود را بگذارد و فرار کند.

<sup>۳</sup> سوره مبارکه واقعه

من چیزهایی که دیدم را در خواب دیدم، وحشتناک است. یک بار یک خوابی دیدم خیلی عجیب بود. یک صحنه ای دیدم که مثل اینکه روز قیامت برپا شده است و **بَرْقَ الْبَصَرِ** را آنجا دیدم که به جان انسان می‌افتد که احساس می‌کنید باید فرار کنید، **كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿۱۱﴾**، دنبال پناهگاه می‌گردید، همه راه‌ها را بسته می‌بینید، اما آن حال فرار، **أَيْنَ الْمَفْرَقِ ﴿۱۰﴾**.

خدا برای چه این را مطرح می‌کند؟ به هر حال انتقال از این نشئه به آن نشئه اجتناب ناپذیر است و تکانه‌هایی دارد که تکان‌های آن همراه با **خَسْفَ الْقَمَرِ**، همراه با صدا و خاموش و روشن شدن، همه المان‌های ترس است. عذرخواهی می‌کنیم، مجبور هستیم. ولی شما می‌خواهید به قیامت بروید، باید این بساط دنیا تعطیل شود و این هم بخشی از زندگی شما است. من به نظرم می‌آید دو وجه دارد، یک وجه خدا دارد از انسان عذرخواهی می‌کند، می‌گوید: ببخشید این صحنه را می‌بینید و آن طرف می‌روید، داریم خاطر شما را ملول می‌کنیم. در سوره مبارکه نبأ گفته است: **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾** ، بعد گفته است: **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿۱۰﴾** ، کلی داستان خوب برای انسان تعریف کرده است، بعد **إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿۱۷﴾** البته در سوره نبأ اوقات آدم را خیلی خراب نکرده است. **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿۴۰﴾** ، اما اینجا اصلاً اسم قیامت که می‌آید یعنی عالم این حالت برای آن پیش می‌آید.

سؤال: ... حس شوق و هیجان مثبت هم برای او هست؟

پاسخ: این حرف‌ها اینجا نیست، ترس است و ترس است و ترس است. حالا اینکه یک نفر بگوید قیامت شده است، پیش خدا بروم، ظاهراً برای ما نیست. برای کسی است که خیلی مراقب است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، هست، برای مقربین وجود دارد، یک تعدادی آدم‌ها این طوری هستند که آدم به عقل آنها شک می‌کند که یعنی چه؟ همه جا به هم ریخته است بعد یک عده بگویند: خدا جان کجایی؟ نه اینکه بگویم نیست، طبع قیامت طبع ترس است، اشتباه است که وقتی می‌خواهیم نترسیم خودمان را ملامت کنیم که نترس، نزد خدا می‌روی. ترس است دیگر؛ بترس. ما خیلی وقت‌ها به خاطر مصالحه‌هایی که با خودمان می‌کنیم، خودمان را لوس می‌کنیم. من واقعاً به بعضی‌ها البته به خودم بیشتر می‌گویم که خیلی لوس شدی، یا فرد تعریف می‌کند که من نمی‌توانم از فلان گناه هجرت کنم، می‌گویم: خیلی لوس شده‌اید.

از دقیقه ۵۰ تا ۶۰

می‌دانید قیامت یعنی چه؟ این آدم اگر کمترین و بی‌احساس‌ترین توجهی نسبت به قیامت داشته باشد، ولی توجه یک توجه‌های باشد اصلاً امکان نفوذ هیچ گناهی در آن نیست. نه از ترس خدا و ملاقات خدا، بلکه از ترس وقوع یک اتفاق عظیم، اگر به انسان بگویند شما اگر این کار را بکنید، آن طرف نایبایی است، نایبایی شما فقط بیست یا سی یا چهل؛ **أَحْقَاب** است، یعنی مدت آن نامحدود است. این کار را بکنید نایبایی می‌شوید، آن هم به مدت نامحدود. این اتفاق می‌افتد یا این کار را بکنید، گنگ می‌شوید. بعضی‌ها در روایت معراج می‌گویند، من کاری به روایات ندارم، بر فرض که آنها واقعیت نداشته باشد، قرآن را که نمی‌شود انکار کرد، روایت را می‌شود گفت از خودشان می‌گویند، شاید ما خوب شویم. مثل انتخابات می‌گویند که این حرف‌ها را می‌گویند ما برویم رأی بدهیم، ولی به هر حال داستان قیامت خیلی سنگین است و اینکه شیبی سوره هود و شیبی سوره ...<sup>۴</sup>، بحث قیامت را که مطرح می‌کند، می‌گویند که **فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ**، موهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را سفید کرد.

به دلیل اینکه یک موضوع خیلی جدی است و هر چقدر قرآن آیه می‌آورد، این **نَفْس** می‌گوید: با ما که نیست، خدا مهربان‌تر از این حرف‌ها است، خدا نمی‌خواهد خاطر ما را مکدر کند. بعد دوباره آیه می‌آورد، ببینید دوباره گفته است:

**فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾**

یعنی شما به هر حال باید در پیشگاه خدا بایستید و ببینید چند مرده حلاج هستید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: همه، این‌گونه فکر نکنید که یک عده هستند که می‌ترسند، پس ما هم جزء آن هستیم. بله، اهل بیت علیهم‌السلام هستند، حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها و قمر بنی هاشم علیه‌السلام، شهداء و اولیاء هستند که ما فعلاً که جزء اینها نیستیم. هر وقت شدیم، بعد ما وعده سر خرمن به خودمان می‌دهیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، می‌گوید: **كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾**، یعنی آدم فکر می‌کند یک جایی پیدا می‌کند که خدا او را نبیند. مثل بعضی‌ها که سر خود را مخفی می‌کنند فکر می‌کنند کسی آنها را نمی‌بیند، همه عالم او را می‌بیند.

<sup>۴</sup> قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَسْأَلُونَ

## كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يُؤْمِنُ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنْبَأُ الْإِنْسَانُ

اتفاق بدی هم نمی افتد، اتفاق خوبی می افتد. بعضی ها اینجا خوشحال می شوند که می گوید:

## يُنْبَأُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

به یک باره انسان از آن چیزی که پیش فرستاده است، خیردار می شود. کتاب اعمال او به دستش می آید. هم آنهایی که از پیش فرستاده و هم آنهایی که از پس فرستاده است. یعنی هم آنهایی که در طول حیات او بوده و هم آنهایی که از بعد حیات خود یک سری اعمالی آمده است. مثل اینکه یک کارنامه اصلی دارد و یک کارنامه ملحقات دارد، کارنامه اصلی آن است که خودش جلو فرستاده است. **أَخَّرَ** یعنی بعد به او می دهند. مثلاً شما یک خیراتی به بقیه دادید، بقیه را هدایت کردید، آن هم به حساب شما ریخته می شود. اما اول **قَدَّمَ** است بعد **أَخَّرَ** است.

۴) پس در **نَفْسِ اللَّوَامَةِ** نکته بعدی بحث خبر یافتن از **مَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ** است. از همین جا نشان می دهد که ما باید دو مدل عمل داشته باشیم و قاعدتاً هم دو مدل عمل داریم، ولی حواسمان باشد که هیچ گاه هیچ کدام را تعطیل نکنیم. **مَا أَخَّرَ** بعضی ها کم است، برای بعد مرگ خودشان هیچ کاری انجام نداده اند. بعضی ها می توانند کار انجام بدهند، یک مسجدی آباد کنند، چاهی بزنند، درختی بکارند، روستایی را آباد کنند، یک یتیمی را حمایت کنند، یک کسی را حیات بدهند، کار سختی نیست. شما می توانید از لحظه لحظه عمر خود استفاده کنید. چه اشکالی دارد آدم دنبال کتابخانه، مدرسه یا مسجد بگردد و آباد کند، اشکالی ندارد، کار خیر است. چرا شما ندارید؟ پول ندارید؟ مگر پول می خواهد؟ اهتمام داشته باشید، در خیرها سهم باشید، اگر کسانی که پول دارند دعوت کنید، واسطه بودن که کار خوبی است. می گوید: یک نحو گدایی می شود. گدای کارهای خوب باشید، چه اشکالی دارد.

البته شما هستید، الحمدالله به برکت این جمع دهها چاه و درخت و مدرسه ساخته شده است و از این به بعد هم ساخته می شود. شما از دنیا می روید ولی مدرسه ها کار می کنند، درخت ها هستند، آبادانی موج می زند، این چاه آب انعام و مردم را آب می دهد و خیرات آن به شما می رسد. این **قَدَّمَ** و **أَخَّرَ** کار خیلی بزرگی است. سعی کنیم از لحظه لحظه استفاده کنیم و هیچ کار خیری را جانندازیم. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه مطرح می کنند من یک برادری در راه خدا داشتم، **كَانَ لِي فِيهَا مَصَىٰ أَخٍ فِي اللَّهِ**، بعد یکی از کارهایش این بود که در هر کار خیری دست زنده ای داشت. در هر کار خیری اسم او بود<sup>۵</sup>. در مدرسه سازی، در مسجد سازی و الی آخر هر جایی که می رفتیم، کار خیری بود، یک دست زنده، یک

<sup>۵</sup> حکمت ۲۸۹

دق البابی داشت. چه اشکالی دارد، آدم در همه خیرات باشد. انسان به واسطه **مَا قَدَمَ وَا مَا آخَرَ** بزرگ می‌شود. به تدریج در لبنان هم دست داشته باشید، در تونس هم دست داشته باشید، در افغانستان هم دست داشته باشید، در پاکستان نماینده داشته باشید.

از دقیقه ۶۰ تا ۷۰

می‌گویید: ما در ایران هم نیازمند داریم. بله، قبول. دستانتان را باز کنید، بگذارید **مَا آخَرَ** شما خیلی زیاد باشد.

**بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾**

اینها همین جاهایی هست که **نَفْسِ الْوَأَمَةِ** می‌شود. به نظر من یکی از این جاها خود این پیش فرستادن، **نَفْس** است. خیلی از ما برای بخشیدن‌ها خیلی دودوتا چهارتا می‌کنیم. مثلاً همه چیز آن درست باشد. همه چیز آن خوب باشد. نمی‌گویم آدم بی‌دلیل پول بدهد. انسان باید شجاعتی در عطا داشته باشد و از خدا بخواهد که خیلی به او وسعت بدهد تا این وسعت را انتقال بدهد. از خدا بخواهد که دستش برسد به وسعتی که انتقال بدهد. مثلاً چه اشکالی دارد همه شما دعا کنید دست شما برسد در جیب یک نفری که خیلی پولدار است پول او را در کارهای خیر بیندازید. گناه دارد؟ شما دعا کنید. مثلاً همراه بشوید با یک سری آدم‌های خیلی متمولی که نمی‌دانند پول‌های خود را چه کار کنند و شما می‌دانید. من یک زمانی خیلی سر این موضوع با خودم دعوا داشتم. در یک سه کنجی خودم را گیر انداختم، **نَفْسِ الْوَأَمَةِ** من فعال شد و در یک سه کنجی خودم را انداختم. شروع کردم زد و خورد با خودم. گفتم اگر یک نفر همین الان بگوید یک میلیارد به تو می‌دهم، چه کار می‌کنی؟ گفتم: یک مقدار را برای این کار هزینه می‌کنم. یک مقدار دیگر را برای کار دیگر. گفتم: اگر بگوید دو میلیارد می‌دهد چه کار می‌کنی؟ گفتم: این کارها را می‌کنم. بعد سه میلیارد، آن قدر این مبلغ بالا رفت تا رسید به یک جایی که گفتم: نمی‌دانم. ممکن است همین امروز یک نفر بیاید و بگوید این مقدار میلیارد پول دارم و می‌خواهم خرج کنم. اینها اتفاق افتاده است. یک موقعی همین جا نشسته بودیم یک نفر آمد گفت: به اندازه‌ای ثروت دارم که می‌خواهم بانک تأسیس کنم. به من گفت: بیایید جزء هیات مدیره ما بشوید. من را دعوت کرد که جزء هیات مدیره آنها بشوم. البته دلیل داشت. این اتفاق در همان موقعی بود که داشتم با خودم کلنجار می‌رفتم و می‌گفتم که اگر یک نفر آمد گفت این پول، تو چه کار می‌کنی؟ تو هیچ طرحی نداری. با خودم کلنجار رفتم گفتم من باید به اندازه سازندگی همه دنیا طرح داشته باشم که هر کس آمد گفت من آن قدر پول دارم. بگویم پول را اینجا هزینه کنید. این حرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که من برای هر کار خیری یک دستی داشته باشم که بگویم اینجا می‌توانید خرج کنید. الحمدلله به آن حد رسیدم. همین قدر پول اگر هر کسی در هر زمینه‌ای بخواهد خرج کند و با هر شرایطی می‌گویم که در کجاها هزینه کند. البته به غیر از اینکه بگوید



سرمایه گذاری. به آن هم دارم فکر می کنم. سرمایه گذاری یک مقدار سخت است. آن هم خودش یک داستانی است که می گوید: من حاضرم کار کنم، ولی سرمایه گذاری. خوب هم هست. این خیلی مهم است.

شما باید این **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** را در جایی که **مَا قَدَمَ** است بیندازید. یعنی بتواند برای خدا پیشکش ببرد. بگوید: خدایا این را برای تو آوردم.

**إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾** است. چه کاری را باید پیش خدا ببرم و بگویم خدایا این برای تو؟ که شأن او را رعایت کرده باشم. بزرگی شما

را رعایت کرده باشم. مُلک تو را رعایت کرده باشم. این کار چقدر باید بزرگ باشد؟ این دغدغه **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** یک مرتبه این می شود. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ**

آن خیلی دارد خوب می شود. یعنی وقتی به این سمت می رود اگر انسان **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** را نداشت به هیچ کار خیری شوق نداشت. الان می تواند، چون

می خواهد برای خدا پیشکش ببرد. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ** می گوید چه می خواهی برای خدا ببری؟ خلوص تو کجا است؟ چقدر می بری؟ چه جوری می بری؟

خود ما از همان اول فقیر بودیم. تا آخر هم فقیر هستیم. فقط کار ما جریان دهی است، وساطت است. ولی این وساطت باید در حد مُلک خدا باشد.

صلوات های اهل بیت علیهم السلام را که می خوانید؛ **زَاكِيَةٌ مُّتَوَاصِلَةٌ مُّتَوَاتِرَةٌ** مربوط به این داستان است. پس یکی از این محورها سر این است. **نَفْسِ اللّوَاْمَةِ**

باید نسبت به **مَا قَدَمَ** و **مَا آخَرَ** خودش را چابک بکند. نباید نسبت به این قصه بی خیال طی بکند. از همین امروز شروع کنیم، بینیم چقدر کار خیر

می توانیم انجام بدهیم. بعد هم خیرات خود را وسیع کنیم. هیچ اشکالی ندارد، کل دنیا را در نظر بگیریم، ترسیم. همه بدبختی ما به خاطر ترس ما

است. بعضی ها یک ریال پول دستشان می رسد هول می کنند، خودشان را گم می کنند. اگر پول خیر رسید خانه خودتان را تجدید نکنید، شما باید

همان ساده زیستی خود را داشته باشید. بعضی ها می روند ماشین خود را ارتقاء می دهند. می گویند: ما می خواهیم کار خیر بکنیم، ماشین ما نمی شود

که ماشین قدیمی باشد، باید حتماً شاسی بلند باشد. این فکرها را نکنید. سمت خودتان نیاورید. خیلی ها وارد کار خیر می شوند پول دستشان می آید

یک مرتبه می بینید پولی که باید می رفت در این جریانات، تبدیل می شود به سفره های رنگین. خیلی ها به کار خیر وارد شدند ولی پول به دستشان

رسید و آنها را پایین کشید. این کار را نکنید، تمرین کنید. فقط هم پول نیست، زبان است. در همین جمع شما داریم یک فردی که به خاطر تخصصی

که دارد درآمد بالایی دارد، اما مقدار کمی از آن را برای خودش برمی دارد و بخشی زیادی از آن را برای کار خیر می دهد.

از دقیقه ۷۰ تا ۸۰

معمولاً این افراد مخفی هستند. این آدمها در جمع شما زیاد هستند. بسیار با سخاوت، بدون هیچ چشم داشت. آلوده به دنیا نشوید. من خیلی ها را

دیدم. پول به دستشان آمده است و صرف زندگی خود کرده اند. بعضی وقتها انفاق هایی هم کرده اند، بعضی وقتها هم به پول کسی داده اند، اما

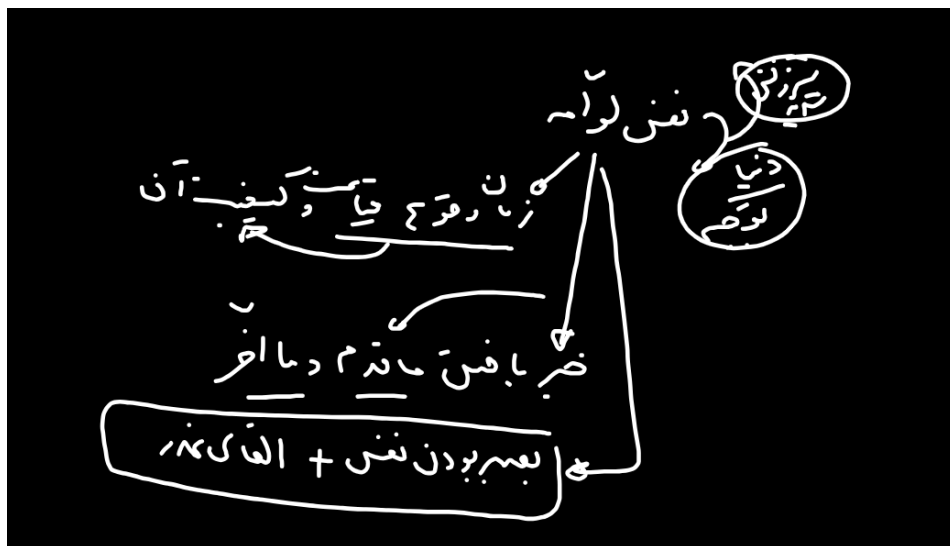
از زایدات آن دادند. اشکالی ندارد، بهتر از کسانی هستند که اصلاً هیچی به کسی نداده‌اند. ولی این گونه توفیقات خاصی پیدا نمی‌کنند. شما باید یک کاری کنید زبان شما، پول شما، کار شما مستقیماً به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد.

قدیم‌ها قبل از مسجد جمکران، مسجدی در اصفهان، افراد اعتقاد داشتند وقتی می‌خواهند نامه‌ای به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدهند، در چاه می‌انداختند. می‌گفتند: به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رساند. مسجد جمکران هم به همین نام معروف بود که محل گفت و گوی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود؛ بالاخص به شکل نامه. اعتقاد اینکه شما نامه می‌دهید به دستان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسد. همین راجع به پول هم هست. راجع به حرف هم هست. راجع به وساطت هم هست. راجع به اینکه یک کسی واسطه ازدواج یک نفر بشود هست. بگوید: این را به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برسانم. مهر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بخورد. این را من خاصتاً برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام دادم.

تا نامه عمل انسان به وسیله امام او مهر نشود آن عمل قبول نیست. به هر حال باید اینها را آدم توجه بکند.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

بصیر بودن نفس به علاوه القای عذر. اصلاً خود این نفس اللوامه است.



اگر بخواهیم در این چیزهایی که گفتیم یک ویژگی خاص از **نفس اللوامه** بگوییم همین است. **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾**، یعنی یک کار اشتباهی که می‌کند، می‌فهمد که اشتباه است. هر چند که بهانه تراشی می‌کند، عذر می‌آورد، مثلاً می‌گوید: دست خودم نبود، خشمگین شدم، داد زدم. دست خودم نبود. تقصیر خودم نبود. می‌گوییم: شما چرا این کار را کردید؟ می‌گوید: اگر من را خشمگین نمی‌کردید، من هم خشمگین

نمی‌شدم. راست هم می‌گوید؛ طبیعی است. زن و شوهرها به هم همین را می‌گویند. این یکی داد سر آن یکی می‌زند. می‌گوید که چرا داد می‌زنید؟  
چواب می‌دهد که شما من را عصبانی می‌کنید، من هم داد می‌زنم. من را عصبانی نکنید، داد نمی‌زنم.  
سؤال: ... القای عذر می‌کند.

پاسخ: خیر، منظور من این است که گفتید. چون همین حرفی است که می‌زنید، من هر دو را با هم گفتم. «واو» این «واو» حالیه است. «واو» عاطفه نیست. یعنی هر چند که عذر می‌آورد، ولی خودش می‌داند. البته این جوری که من می‌گویم در عینیت این اتفاق می‌افتد که انسان‌ها خطاهای خودشان را گردن هم می‌اندازند؛ هر چند می‌دانند خطا است.

سؤال: این عبارت **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾** می‌گوید که انسان بر نفس خود بصیر است. این **إِنْسَانٌ** اول چیست؟ خود آن یک نفس است؟  
یک هوشیاری در نفس هست؟ یا حال عمومی نفس است؟

پاسخ: **بَلِ الْإِنْسَانُ** که می‌گوید منظور مطلق انسان است. می‌خواهد نوع انسان را بگوید. نوع انسان مثل اینکه بگویید همه. شبیه همه است؛ تک تک در نفس خود آگاهی دارند. یعنی همه یک علمی نسبت به نفس خود دارند.

سؤال: می‌خواهم بگویم الان این **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** است؟

پاسخ: خیر، آن **عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** است.

سؤال: حالت **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾** ...

پاسخ: بله

اول **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** را می‌گوید. یک سری مطالب را بعداً می‌گوید. اساساً معنی **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** را مطرح می‌کند. خیلی به معنای **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** نزدیک است.  
**نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** خیلی وسیع‌تر از این است. اما این نشان می‌دهد تمام مطالبی که قبلاً می‌گفت راجع به همین **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** است.

- ما باید **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** را در دنیا احیاء کنیم؛ یک.

- از آن استفاده کنیم

- و آن را پروورایم.

این پروراندن **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خیلی مهم است. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** را نباید سرکوب کرد، بلکه باید پرورش داد و جهت آن را باید به تدریج سمت بصیرت بیشتر برد. به نحوی که حتی به واسطه‌ی بصیرت بیشتر حتی دیگر **نَفْسِ** عذر نیاورد. اگر نفسی **عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيْرَةٌ** بشود و عذر می‌آورد به این دلیل است که در **اللّٰوَاْمَةِ** بودن منفعل است؛ فعال نیست.

اگر نفسی در **اللّٰوَاْمَةِ** بودن فعال بشود، دیگر اجازه عذرخواهی ندارد. مثل اینکه من یک اشتباهی کرده‌ام و این **نَفْسِ** دارد کار می‌کند. من را متوجه می‌کند، عذرخواهی می‌کنم و از اشتباه خودم برمی‌گردم. اما اگر هنوز بالنده نباشد، روی آن کار نشده باشد، به سمت منفعل شدن می‌رود. فقط بلد است ایراد بگیرد، فقط بلد است مچ بگیرد.

سؤال: بچه‌هایی که ...

پاسخ: **نَفْسِ** وجود دارد، ولی تا موقعی که عقل حاکم می‌شود، عقل است که جاری می‌شود و می‌تواند آنها را کنترل کند.

نشان می‌دهد **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** یک چیز است، فعال برخورد کردن یا فعال برخورد نکردن یک چیز دیگر است. اگر این **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** خوب کار کند، جهت آن درست باشد، فقط نخواهد حالت همز و لمز داشته باشد که کمک شیطان باشد، یعنی طعنه بزند و خودش را ناامید بکند، به سمت خیر می‌رود و انسان مرتب اصلاح می‌شود.

از دقیقه‌ی ۸۰ تا ۹۰

## نفس لوامه در راستای هدایت دیگران

آیات بعدی خیلی عجیب است:

**لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾**

یک مدل **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** را در رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشان می‌دهد. در جایی که قصد دارد قرآن را بخواند و به دلیل هدایت مردم در او شائبه عجله می‌آید. مثلاً باید آیه را تانی بیشتر بخواند، **حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ** را یک مقدار کنترل کند. به **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** یک مقام شامخ در پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دهد.

یعنی **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** می‌تواند در مقام هدایت همه انسان‌ها قدم بردارد.

به نظرم علت وجود آیات شانزده، هفده، هجده نوزده و در اینجا به خاطر نمایان کردن **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که نشان بدهد

**نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** می‌تواند به چنین جایی برسد.

## لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ

یعنی زبانت را به خاطر عجله برای خواندن قرآن حرکت نده؛ عجله نکن.

معلوم است که دارد عجله می کند. می گوید: عجله نکن، صبر کن مقدمات در آنها ایجاد شود. مثل اینکه شما یک سوره ای خوانده اید. می خواهید سوره دیگری شروع کنید. می گوید: صبر کن امتحان سوره اول را بدهم، بعداً. این ملامت با ملامت قبلی خیلی متفاوت است. ملامت در هدایت با ملامت در نفس خود فرد خیلی متفاوت است.

قسمت بعدی در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آید. **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** است، کسی نگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** نداشته است. آن **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** که در پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ظهور پیدا می کند در راستای هدایت دیگران است. او باید مراقب باشد و زمان بیان یک حقیقت را مشخص کند. مرتب با خود کلنجار برود که آیا الان وقت آن هست که گفته شود یا خیر.

خیلی ها می خواهند دیگران را اصلاح کنند. یک نفر از من پرسید که اگر یک زمانی خواستید کسی را اصلاح کنید، چه می کنید؟ گفتم: اولاً که من نمی خواهم کسی را اصلاح کنم. اما اگر بخواهم، صبر می کنم تا موقعیت آن فراهم شود. گفت: اگر فراهم نشود؟ گفتم: کاری انجام نمی دهم و یا کاری می کنم که زمان اصلاح آن زودتر شود، ولی تا آن زمان نرسد این کار را نمی کنم و ممکن است این زمان شش ماه طول بکشد و یا ممکن است بیست سال طول بکشد. ولی مرتب باید انسان به این فکر باشد که این بیست سال طول کشیده است. یعنی می شود که انسان یک ایراد از کسی را بعد از بیست سال یا سی سال بگوید. کار **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** این است که در این جریان می اندازد.

۱. **نَفْسِ اللّٰوَاۡمَةِ** در راستای هدایت حتماً باید زمان بیان آن حقیقت را در نظر بگیرد و از طرفی باید فراموش نکند که آن حقیقت وجود دارد و از طرفی باید بداند که نیاز به آن حقیقت دارد و از طرف دیگر باید بداند که ممکن است فراموش کند و مراقبت که فراموش نکند. مثلاً هر شب به خود بگوید که فلان چیز را گذاشتید که باید به آن فرد بگویید و شما می گوید که هنوز زمان آن نشده است.

یکی از جریانات خطبه غدیر این است، وقتی روایات غدیر را می خوانید متوجه می شوید، حضرت می فرماید: من می خواستم این آیه را برای مردم نخوانم چون زمینه آن نبود و به همین خاطر بود؛ **لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾**، جبرئیل آمد و گفت: حتماً این آیه را دو یا سه بار باید بگویی و من را تویخ کرد. روایت هایی در مورد این وجود دارد یعنی حضرت به دلیل آماده نبودن مردم که واقعاً آماده نبودند و معلوم شد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درست تشخیص داده بودند و می خواستند خطبه غدیر را نخوانند و نمی خواستند این جریان بزرگ غدیر را راه بیندازند، نه اینکه آیه را نخوانند، نه اینکه آیه نازل نشود، بر طبق روایات می خواستند مناسک غدیر را اجرا نکنند، زیرا ایشان دیدند که مردم اقتضاء آن را ندارند و

زمان بیان حقیقت باید مشخص شود، ولی انسان فراموش می‌کند، انسان باید هوشیار باشد و این خیلی سخت است. چون پای هدایت دیگران است و انسان اضطرار خود را از دست می‌دهد. خیلی لوآمگی او باید قوی باشد و خیلی باید فعال باشد. زیرا هیچ داعیه‌ای غیر از امر خدا برای او نیست. چون فرد مقابل کاری ندارد و نمی‌داند و خود او هم که هیچ و نیازی به او ندارد و فقط امر خدا است. این باید بچرخد.

إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

جمع کردن و خواندن آن برعهده ما است.

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ ﴿١٩﴾

اینها چیزهایی است که در حوزه هدایت است و انسان دغدغه آن را دارد. در راستای هدایت دیگران،

۲. یکی منظومه‌ای بودن مهم است، مثلاً فرد می‌گوید: من این مشکل را دارم. این فرد در کنار این مشکل مشکلات دیگر هم دارد، انسان‌ها معمولاً

وقتی یک مشکل دارند، یک مشکل ندارند بلکه یک مشکل آنها بروز پیدا می‌کند. لذا وقتی می‌خواهید به کسی کمک کنید باید منظومه‌ای

کمک کنید. یعنی اگر زن و شوهری اختلاف دارند، موضوع فقط اختلاف بین زن و شوهر نیست، یک سری صفات شخصیتی اینها هم ایراد

دارد، شما هم باید اختلاف زن و شوهر را برطرف کنید و هم باید آن صفات شخصیتی را برطرف کنید در غیر این صورت، درست در نمی‌آید.

بنابراین یکی منظومه‌ای بودن آن است. **إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ**

۳. یکی هم عامل بودن است، معمولاً کسانی که در راستای دیگران قرار می‌گیرند، **فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ**، جنبه عمل آنها چه در مورد دیگری و چه در

مورد خود نسبت به دیگری

۴. و یکی هم بحث **إِنْ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ**، واضح کردن و تفصیل دادن آن است.

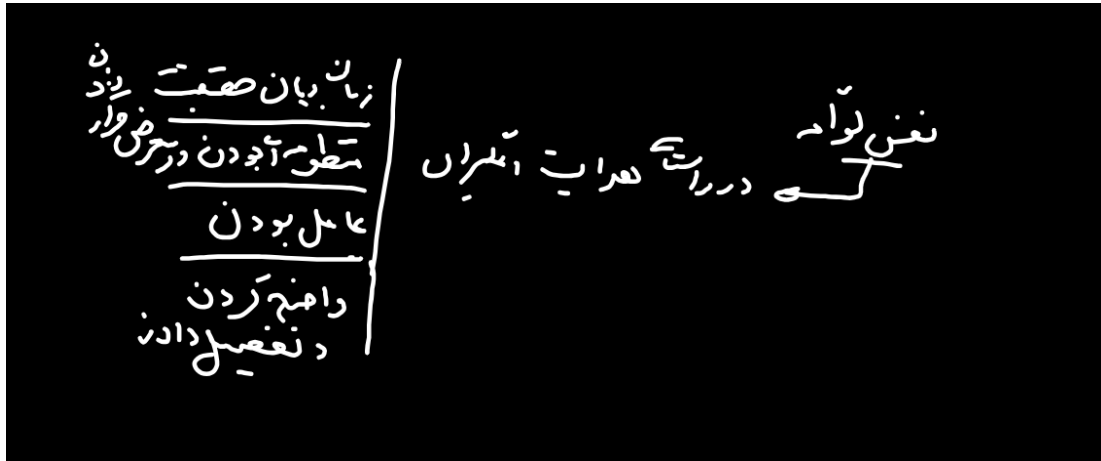
سؤال: این منظومه‌ای برای **جَمْعُهُ** است؟

پاسخ: بله

سؤال: **جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ** چه می‌شود؟ یعنی ما جمع می‌کنیم و..

پاسخ: **قُرْآنَهُ** یعنی فعال کردن آن جمع، به فعلیت رساندن آن جمع. قرآن یعنی وقتی صفحات حقایق به هم وصل می‌شود و تبدیل به یک منظومه

می‌شود و قرآن به فعلیت رساندن آن جمع می‌شود. به همین دلیل حتماً در یک نظام و منظومه قرار می‌گیرد.



سؤال: در معرض قرار گرفتن نیست؟

پاسخ: خیر، در معرض قرار دادن است.

سؤال: در معرض قرار دادن ...

پاسخ: بله

سؤال: اینکه از اول با ضمیر آمده است، ظاهراً در ... البته از کلام معلوم است که حتماً قرآن است، **تُحْرِكُ بِهِ لِتُعْجَلَ بِهِ؛ جَمَعَهُ وَقُرْآنَهُ؛ بَيَّانُهُ** همه ظاهراً قرآن هستند، ولی در کل آیات بالا نیست. یک حالت احتمالاً این است که معهود ذهنی است یعنی وقتی گفتید همه می فهمند منظور قرآن است، ولی ما خیلی جاها داریم که اگر این طور باشد معلوم است ولی کلمه آن می آید.

از دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

پاسخ: این به دلیل آن است که خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می شود. منظور از خطاب **لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ** به طور طبیعی مشخص است که رسول بیان است. زمانی که به رسول فرمان حرکت ندادن چیزی را می دهید، فرمان حرکت ندادن پیام رسالت را می دهید. بنابراین در نفس و ذات آن است.

سؤال: پس معهود ذهنی است.

پاسخ: معهود ذاتی است و نه ذهنی؛ ذاتی است و ذهنی نیست.

سؤال: یعنی وقتی این را می گوئیم، حتماً این اتفاق می افتد.

پاسخ: رسول به معنای پیام آور است. یعنی چیزی را برای دیگری انتقال می دهد. منظور آن چیزی است که به دیگران انتقال می دهد. به دلیل وصف خود رسول که در ضمیر **لَا تُحْرِكُ** است. بنابراین در ذاتش وجود دارد و در ذهن یا عهد او نیست.

سؤال: سؤال این است که در خیلی از موارد با وجود اینکه این گونه است، عبارت قرآن یا کتاب به کار می رود. چرا در اینجا نیامده است؟

پاسخ: خیلی از موارد هم نمی آید. اگر بخواهیم بشماریم، چه بسا آن مواردی که نیامده است، بیشتر هم باشد؛ مثل **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**<sup>۶</sup>. جاهای مختلفی هست که نمی آید.

سؤال: در **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** که رسولی اصلاً وجود ندارد. در نزد انسانها آن قدر واضح است که ...

پاسخ: بله، این کمی سخت تر است.

سؤال: یک سؤال دیگرم این است که در ...، شما فرمودید که یک چیزی را کنار گذاشتیم که هم نباید یادمان برود و هم باید صبر کنیم تا زمانش برسد. با توجه به آیات بالا که می فرماید آنها می گویند: **يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ**، می تواند این حالت هم باشد که آن فردی که ایستاده، قیامت را در رسول خدا می بیند. شاید یک علت تعجیل هم این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این باور را ندارد. افراد معمولاً در مسیر هدایت به این مسئله برخورد می کنند، البته به قول شما ما برای هدایت نیامدیم اما، که هم نگران هستند که نکند دیر شود و فرد از دست برود و هم نمی توانند زود بگویند؛ چون باز هم ممکن است فرد از دست برود.

پاسخ: بعضی از آیات، خطاب مستقیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. ممکن است در فهم اولیه، ما آن را یک جوری بفهمیم. مثل همین کاری که الان کردیم. اما فهم اصیل و قطعی آن با کسی است که به او خطاب شده است. خود او می فهمد که **لَا تُحْرِكُ** به چه معنا است. او می فهمد جمع آن به چه معنا است. چون ذات این به ما بر نمی گردد. گاهی به ما اذن می دهند که بخشی از آن را بفهمیم. این برای زمانی است که ما هیچ کار نمی کنیم و هیچ عملی انجام نمی دهیم مگر با قرآن. در این صورت ممکن است ما هم چیزی از این بفهمیم. در غیر این صورت فهم برخی از آیات قرآن برای ما تقریباً نزدیک به صفر است. ممکن است چیزی هم بفهمیم.

برای همین وقتی به اینجاها می رسم، آن را در همین حالت نگه می دارم و یک فهم کلی از آن حاصل می کنم و سپس به سراغ بقیه آیات می روم و از خدا می خواهم ما به این سمت برسیم. این را مقصدی می کنم که به آن برسیم.

<sup>۶</sup> سوره مبارکه قدر، آیه ۱



## سقوط نفس لوامه

در آیات بیست و بیست و یک می خوانیم:

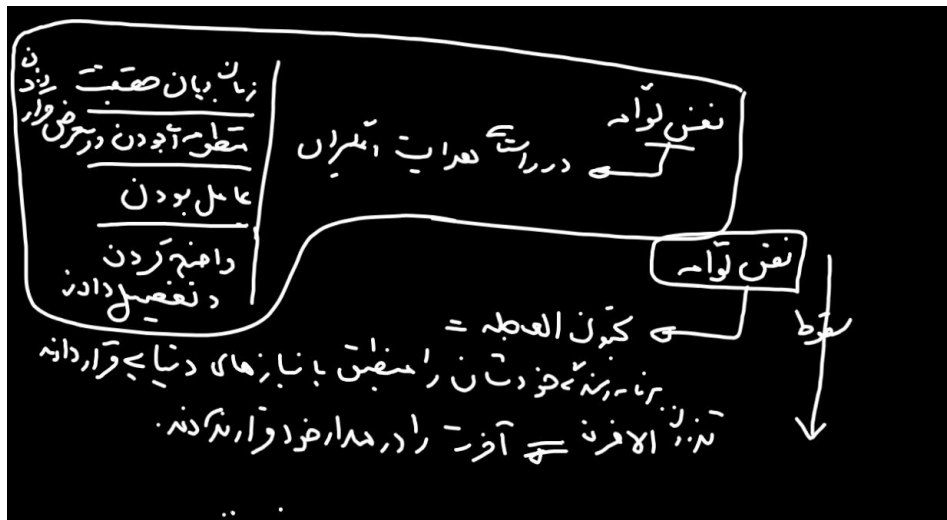
كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

یک کلام می آورد. اینجا جمله کاملاً معترضه می شود. شما دقیقاً متوجه می شوید که در سوره مبارکه قیامت، **لَا تُحْرَكُ** جنبه وسط دارد. مثل اینکه

وسط یک ماجرای، خداوند چیزی را مطرح می کند و ناگهان هم بحث را می بندد.

این نشان می دهد که به کلام قبل بازگشته و **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** قبلی را توضیح می دهد.

- **تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**، یعنی این افراد برنامه زندگی خودشان را منطبق با نیازهای دنیایی قرار داده اند.
- **وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ** در اینجا به چه معنا است؟ در اینجا با همان **كَلَّا لَا وَزَرَ** می آید. از همان ریشه استفاده می کند. یعنی اینها **الْآخِرَةَ** را در مدار زندگی خود قرار نداده اند و آن را رها کرده اند. چیزی به عنوان **الْآخِرَةَ** در زندگی آنها نیست.



**نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** در اینجا به طور طبیعی سقوط می کند. اگر بگوییم سقوط **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** در زندگی به چه صورت است، این است که انسان **تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**

**وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ** داشته باشد. لوامگی او خشک نمی شود، بلکه برعکس عمل می کند. مثلاً یک منفعت دنیایی مثل منصب یا مدرک را در اثر عفاف

و پاکدستی به دست نیاورده است؛ پس شروع به طعنه زدن به خودش می کند. مثلاً می گوید: تو اگر پاک نبودی، یک خانه به دست می آوردی. تو

اگر در زمانی فلان کار را می کردی، فلان اتفاق می افتاد. برعکس عمل می کند. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ** به سمت فرو بردن در **الْعَاجِلَةَ** عمل می کند. **نَفْسِ اللّٰوَاْمَةِ**

هیچ‌گاه از عمل نمی‌ایستد. اما می‌تواند جنبه عکس پیدا کند. همان کاری که برای هدایت می‌کند، این طرف در مقایسه‌های اشتباه می‌کند. انسان خودش را در عقب افتادن‌ها، ملامت می‌کند. این همان نفس است؛ فقط جهت آن عوض شده است.

إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

این تا کجا پیش می‌برد؟ تا زمانی که

وَوَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ بِآبِغْرَةٍ ﴿٢٤﴾ تَطْنُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

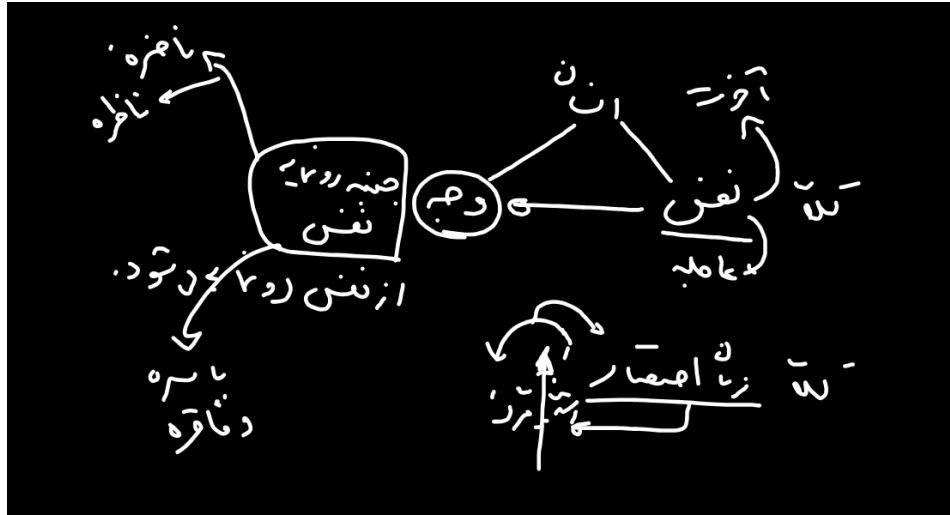
اینجا نفس به سمت وجه می‌رود. شما سه واژه **إِنْسَانٌ**، **نَفْس** و وجه را دارید. وجه، جنبه رونمایی **نفس** است. یعنی آن جنبه‌ای که روی آن معلوم می‌شود. رونمایی از **نفس** صورت می‌گیرد؛ از **نفس** رونمایی می‌شود.

زمانی که این **نفس** در **الْعَاجِلَةَ** قرار می‌گیرد، دو حالت دارد: یا به سمت **الْآخِرَةَ** می‌آید و **نَاضِرَةٌ** و **نَاطِرَةٌ** می‌شود. طرف دیگرش **بَابِرَةٌ** و **فَاقِرَةٌ** می‌شود. این هم **کَلا** است.

از دقیقه‌ی ۱۰۰ تا آخر

در سوره اولین **کَلا** کجا است؟ **كَلَّا لَآ وَزَرَ**، آیه یازده. **کَلا** دوم آیه بیست، **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ** و **کَلا** سوم آیه بیست و شش، **كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾**، یک **کَلا** هم اینجا می‌آید: **كَلَّا وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾**، **کَلا** در اینجا **کَلا** زمان احتضار می‌شود. زمان احتضار، یک قیامت کوچکی است که در فرد اتفاق می‌افتد. البته ممکن است همه این زمان احتضار را نداشته باشند. چون مرگ‌ها متفاوت هستند، ولی بین مرگ و زنده بودن همه یک فاصله‌ای می‌افتد، این فاصله انتقالی می‌افتد، این انتقال خیلی دردناک است. حس آن مثل حس قیامت است در آن ترس دارد.

انشاءالله که خداوند ما را با حقایق قیامت آشنا کند، به جای اینکه ما از قیامت بترسیم و کاری نکنیم، بترسیم و یک کاری کنیم. آنهایی که از ترس می‌ترسند، نترسند؛ یک کاری بکنند. بعضی افراد از ترس، خیلی می‌ترسند. اگر کسی از ترس، ترسید راه آن این است که انسان برای قیامت خود کاری کند و دور کارهای خیرتان را تند کنید. اگر مثلاً در هفته ده کار خیر می‌کردید، الان بیست کار خیر کنید و عادت کنید، بیست مورد کار خیر عادت کردید، سی مورد کنید، دور خود را تند کنید. به نظرم یکی از بهترین کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم چیزی به نام **سرعتِ شبيه عجله** است، ولی اسم آن **عجله** نیست. ولی درمان ترس از قیامت و بهره‌گیری از قیامت، سرعت پیدا کردن در خیر است که ظاهراً **شبيه عجله** است، اما **عجله** نیست. هرکسی این سرعت را نداشته باشد دچار **الْعَاجِلَةَ** می‌شود، یعنی دنیا او را کند می‌کند.



سؤال: عجله را معنا کنید.

پاسخ: عجله یعنی به بلوغ نرسیده یک چیزی می خواهد.

سؤال: سرعت به چه معنا است؟

پاسخ: سرعت یعنی به بلوغ رسیده و در بلوغش ... مثلاً در آشپزی عجله این گونه است که شما تر و فرز نیستید چیزی را زودتر می ریزید!! غذا که درست می شود نخود و لوبیا نپخته است، این را عجله می گویند. سرعت یعنی همان ساعت را صرف می کنید اما همه اجزاء پخته است. یک تدبیری کردید، حرارت را بالا بردید، کاری کردید.

بحث سرعت خیلی مهم می شود. یعنی شما در سوره قیامت باید سرعت پیدا کنید. اگر کسی به این سمت رفت یعنی سرعت پیدا کردن را یاد بگیرد، ما معمولاً سرعت پیدا کردن را نمی دانیم. اینکه می گویم معمولاً می توانید در این هفته خود را بررسی کنید. نود درصد افراد به دلیل کندی خیلی کارها را انجام نمی دهند. صبح بلند می شود با کندی ظهر شده است تا آمده کاری کند شب فرا رسیده است، شب هم دیگر کاری نمی تواند انجام دهد. زمان بر او غلبه دارد، بر زمان غلبه ندارد. این باید عکس شود و تر و فرز شدن خیلی مهارت می خواهد. ما باید مثل **أَيْنَ الْمَفْرُ**، مثل آدمی که می خواهد فرار کند چگونه است؟ دو پا دارد، دو پای دیگر قرض می گیرد، یک انگیزه های این مدل داشته باشیم. بعضی کارها را این گونه انجام دهیم. ما با این حس و حالهایی که داریم حالا حالاها امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف نمی آورند و حالا حالاها کسی دنبال ظهور نباشد. باید فکری برای کندی خود بکنیم.

در بحث قیامت فقط خوب بودن مهم نیست، چون خیلی‌ها فکر می‌کنند خوب هستند. بلکه کیفیت خوب بودن، سرعت کار خیر مهم است. چون در اثر تزخیر در کارهای خیر، خیلی چیزها فوت می‌شود. مضاف بر اینکه در اثر این تأخیر خسته می‌شود. در اثر این تأخیر به ملامت‌های بدتر گرفتار می‌شود و در اثر این تأخیر از پس این چیزها بر نمی‌آید. برای بعضی از موفق شدن‌ها فقط سرعت لازم است.

انشاءالله راجع به این مفصل صحبت می‌کنیم. من می‌خواهم وقتی شما اسم قیامت را می‌شنوید در ذهنتان کلمه سرعت متبادر شود. مثل آدمی که دارد می‌میرد و دارد فرار می‌کند از سرعت اینکه خود را نجات دهد و نوع عملکرد فرد باید این‌گونه باشد. می‌گوید: نمی‌شود آدم آرامش ندارد سرعت و آرامش دو چیز کاملاً ضد است و باید این دو ضد را کنار هم داشته باشیم تا بتواند کفه نامه اعمال سنگین شود و گرنه کفه نامه اعمال سبک می‌شود.

تدریس به شیخ منتظر

#### در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
  - لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
  - فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
  - پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
  - شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm\_nouri اطلاع فرمایید.
- جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان